

سردار بیک هزاره بیک

ادیم شغنایی، شاعر آزرده

سالهای تحصیل در مدرسه می‌شنیدیم که در آن سوی رود (افغانستان)، شاعر خوش‌ذوق فراری، هم‌وطن ما ادیم شغنایی زندگی می‌کند که بر اثر تعقیبات سالهای سی به آنجا مهاجرت کرده بود. پس از تغییر اوضاع سیاسی توفیق یافتیم که با این مرد فاضل و حافظ گنجینه شعر دیدار کنیم. معلوم شد که ادیم نه تنها شاعر پرکار و پر آثاری است و به سبک کلاسیکی شعر می‌گوید، بلکه دانشمند و فیلسوفی نکته‌بین نیز بوده است. شاعر حسرت‌خورده، اوراق شعر را به نشر سپرد، سر ورق این شعر را داشت:

من سخنور شاعر ز ملک شغنایم	به بوستان سخن مرغک سحر خوانم
به خاک شیوه فتادم مقید و مجبور	اسیر برف و یخ اندر حصار زندانم
به خاک شیوه نباشم دمی به خاطر جمع	ذلیل و عاجز و آشفته و پریشانم
ز بس که مانده ز تعلیم و تربیت محروم	گمان به خود نبرم من که شخص انسانم
فغان که راحت و آرام رفته از دستم	میان این جهلا من به جمع نادانم

ادیم می‌خواست که او را در تاجیکستان بیشتر بشناسند و چون هم‌وطن او را استقبال نمایند و اشعارش را به چاپ رسانند. ولی سالهای بی‌سر و سامانی تاجیکستان مانع این کار گردید.

حالا خوشبختانه اثر دو جلدی شاعر را با عنوان «اشک حسرت» که سال ۲۰۰۰ در پاکستان به زیور طبع آراسته گردید، در دست داریم. دکتر خوش‌نظر پامیرزاد فشرده احوال و آثار ادیم را در آغاز این کتاب آورده که نخستین تحقیقات در این موضوع است، ولی بی‌شبهه این مسئله به پژوهش و تحقیقاتی بیشتر نیاز دارد. ما نیز قصد نداریم در یک مقاله چنین کار

بزرگی را انجام دهیم، ولی چون روزگار و ایجادیات این شاعر برای مردم معلوم نیست، می‌خواهیم در این خصوص به طور مختصر ابراز نظر و «اشک حسرت» شاعر را نیز معرفی نماییم.

سیدزمان‌الدین ادیم شغنانی (جیحون) سال ۱۹۰۴ میلادی در روستای خوف ناحیه امروزی روشن ولایت مختار کوهستان بدخشان دیده به جهان گشود. سلسله نسب سیدزمان‌الدین، به قول خوش‌نظر پامیرزاد، به امام جعفر صادق رسیده، پدر و نیاکانش سجاده‌نشین حکیم ناصر خسرو بوده‌اند و در امر دعوت و رهبری مذهب اسماعیلیه مقام بلند داشته‌اند.^۲ پدر شاعر سید شاه‌حسین وظیفه پیری- رهبری روحانی مذهبی را در نواحی بدخشان، برادرش سیدمنیر بدخشانی و سلطان‌سید در مناطق سند و بلوچستان به امر چهل و هشتمین امام اسماعیلیان، سلطان محمدشاه صاحب مرتبه بلند طریقه مذهبی گردیدند. همه گذشتگان ادیم عالمان و دانشمندان دین بوده، از خود بسیار تألیفات دینی و بدیعی به جای گذاشته‌اند.

سیدزمان‌الدین در هیچ مکتب رسمی تحصیل نکرده و از این بابت در اشعارش با تأسف و حسرت بارها یاد کرده است. وی علوم ابتدایی را در خانواده‌اش از پدر و برادر بزرگش سلطان‌سید آموخته است. خوش‌نظر پامیرزاد علم و دانش را برای اولاد آنها میراثی و ازلی دانسته، گفته است. «این روحیه‌اش (فرهنگ‌سالاری و علم‌آموزی) بی‌شبهه زیر تأثیر روان اجتماعی و معنوی‌اش شکل گرفته است... و از خصوصیات فامیلی آن را به میراث برده است. او بی آنکه به طور مکتبی به علم و معارف وابستگی نداشت، مگر هیچ وقتی صدایش از معارف‌پروری و علم‌دوستی خاموش نبوده...؟؟»^۲.

به گفته ادیم، وی از ایام طفولیت تعلیم را آغاز کرد و در مدت یک سال خواندن و نوشتن را یاد گرفت. قرآن کریم را هفت بار از آغاز تا انجام تلاوت کرده است. طی دو سال به املا و انشاء زبان فارسی درسی دست یافته، تعدادی از کتابهای شاعران بزرگ - حافظ شیرازی، جلال‌الدین بلخی، میرزا عبدالقادر بیدل و دیگران را آموخته است. در سالهای

نوجوانی، صرف و نحو، معانی و بیان و بدیع را نیز در مکتب علمی خانوادگی‌اش فرا گرفته است. در مدتی کوتاه علوم دینی را فرا گرفته، رساله «اخوان‌الصفاء»، آثار خواجه نصیرالدین طوسی و حکیم ناصر خسرو را حفظ نموده است.

چنین محیط آرام و آسوده زیست برای خاندان شاعر دیر نپایید. پدر ادیم سید شاه‌حسین در کوهستان بدخشان، چنان که اشاره شد، وظیفه پیری داشت و سال ۱۹۳۲ گرفتار تعقیبات و فشار سخت گردید و اجباراً ترک یار و دیار کرد و با اهل خانواده‌اش به شغنان افغانستان مهاجرت نمود. ادیم که در یک خانواده منصبدار روحانی مرفه پرورش یافته بود، به یکباره با زندگی سخت و دشوار روبرو و یک عمر غریب و بینوا گردید. از این جهت شاعر در هر موضوعی که شعر آفرید، حتماً ناله و آه و شکوه از زندگی دارد، بخصوص در قصیده‌هایش. مثلاً در وصف ایام گفته است:

به خاک شیوه فتادم مقید و مهجور اسیر برف و یخ اندر حصار زندانم^۴
و در پیرانسانی هم همین حال را دارد:

بگذشت تلخ تیره و تنگ و درشت و زشت هشتاد سال عمر بهار و خزان من^۵
در کنار غربت و مهجوری اهل بیت آنها در چنین جای دوزخ‌آسا، فشارهای معنوی و روحی بر مشکلات آنها افزود، تا جایی که خانواده‌های آنها پریشان و تحت تعقیب حاکمان متعصب قرار گرفتند. ادیم و برادرش سلطان‌سعید به امر وزیر داخله افغانستان محمدگل‌خان، برای مجازات به مرکز بدخشان - فیض آباد آورده شدند. اما به حکم تقدیر پس از نه ماه حاکم بدخشان از وظیفه‌اش معزول و به جای او، به قول خود ادیم شخص فاضل و دانشمند و غمخوار محبوب‌خان قندهاری تعیین گردید و به هر دوی آنها طغرای آزادی داد. شاعر این لطف او را ستوده است:

اگر الطاف ربانی نبودی رحم محبوبی
کنون از صفحه هستی به کلی محو شد نامم^۶

شاعر ابتدا به شیوه نزد اهل بیت و سپس برای دیدار با امام وقت سلطان محمدشاه به شهر کراچی پاکستان رفت. پس از رسیدن به هدف چند مدت نزد عمویش سیدمنیر بدخشانی (مؤلف اثر «خیرخواه») که آن وقت در دربار سلطان محمدشاه کار می‌کرد، اقامت نمود و مشغول فراگیری آثار حکیم ناصر خسرو شد. بار دوم به همین مقصد به شهر کابل سفر کرده است، ولی به سبب مُتشنج شدن اوضاع مناطق شرقی افغانستان ناامید و پس از آوارگی و سرگردانی‌های زیاد بهار سال ۱۹۵۴ به شهر فیض‌آباد آمده، باز به رنج و عذاب‌های همیشگی دچار شد. شاعر به خواهش یکی از دوستانش نظیره‌ای بر یکی از اشعار میرزا عبدالقادر بیدل با مطلع: «ز چین ابروی این ناخدایان موج دریا به / اگر حاجت روا خلقند، مردن در تمنا به» نوشت و مدیر روزنامه «بدخشان» آن را چاپ نمود. گروهی از منصبداران حسود و متعصب، از جمله مأمور استخبارات بدخشان آن را به عنوان شعر «کفرآمیز» و «الحادی» به حاکم و قاضی رسانده، مخصوصاً برای ابیات:

گر از ما خرقه و تسبیح تزویر و ریا باشد
از این زهد ریا زار رند باده‌پیمای
سرای آخرت در پرده پندار پنهان است
از آن مرا اهل دنیا را هوای عیش دنیا به
ز طوفان بلا و گیر و دار رشته وحشت
برای تخته بشکسته بودن غرق دریا به
بیا جیحون، نگر توحید و کفر و شرک ایمان را
مسلمان را مساجد قول ترسا را کلیسا به^۷

به همین اتهام، بی جرم و گناه شاعر را به مدت یازده سال در بندیخانه پل چرخ فیض‌آباد زندانی می‌کنند.^۸ ادیم در این مدت نه تنها عذاب و مشقت زندان را از سر می‌گذرانند،

بلکه زخم زبان حسودان و آزار دشمنان، غم و الم وی را دوچند افزوده شاعر را مبتلای عذاب سخت روحی و جسمی می گرداند. با وجود همه اینها، شاعر از آزادی محروم شدن خود را ناشی از طالع واژگون خود دیده، دشمنان را ملامت نمی کند:

بهار است و من از ایام راحت برکنار هستم
جدا از دوستان و همدم و یار و دیار هستم
چمن خوش، گل خوش و بلبل خوش و زاغ و زغن هم خوش
بگوای طالع واژگون چرا من سوگوار هستم^۹

شاعر پس از آزادی از زندان به فرمان حاکم جدید بدخشان خدادادخان، قصیده‌ای در این رابطه می‌سراید که دو بیت آغازین آن چنین است:

عندلیب دل من باز به فریاد آمد مرغ جان بار دگر از قفس آزاد آمد
دوش گفتند به گوشم که خدا داد تو را حاکم وقت در این ملک خداداد آمد^{۱۰}

پس از این دوران، شاعر باز هم طی چند سال زیر فشار سنگین مشکلات زندگی می‌کرد، تا اینکه باز هم شخص فاضل و خیرخواه دیگری او را دستگیری و موجب تغییراتی کلی در زندگی وی شد. این شخص وزیر عدلیه وقت شمس‌الدین مجروح نام داشت که علاوه بر اعطای طغرای آزادی به وی، او را وارد محیط علمی و ادبی کابل ساخت. دکتر خوش‌نظر در این مورد می‌گوید: «ورود ادیم به محیط کابل درس جدیدی در زندگیش بود. راه‌یابی به حلقه‌های روشنفکران، دیدار با ادبا، فضلا، شعرا و افراد دولتی، تماس‌های مداوم با مطبوعات کشور، شعر او را غنا بخشید، مضمون شعرش غنی شد، اشکال شعرش قالب‌های جدیدی یافت و شناخت بیشتری از شعر و شاعری پیدا کرد».^{۱۱} بعد از این، ادیم در محیط ادبی کابل صاحب آبرو و اعتبار بلند گردید و در سراسر افغانستان همچون استاد سخن شناخته شد.

اما دل شاعر غریب همیشه مایل به وطنش بود و برای یار و دیار گریه و ناله می‌کرد. قالبهای شعر شاعر بیانگر حسرت اوست. آرزوی دیرینهٔ شاعر بار نخست سال ۱۹۸۳ برآورده شد. بعد از تلاش‌های بسیار برادر کوچکش فخرین‌الدین‌شاه که چند سال پیش به وطن برگشته بود و در جلیکول مقیم شده بود، ادیم به تاجیکستان آمد، اما حضور او در «خارج» زود پایان یافت و شاعر باز به افغانستان بازگشت.

سال ۱۹۹۰ تاجیکستان در آستانه به دست آوردن استقلال، ادیم باز میهمان تاجیکستان شد. اهل ادب و فرهنگ وی را با دلگرمی پذیرفته، اتحادیه نویسندگان، مطبوعات، رادیو و تلویزیون کشور وی را چون پیشاهنگ شعر فارسی- دری عصر کنونی استقبال نمودند. ملاقات و صحبت‌های ادیم با دانشمندان محمدجان عاصمی، م. شکوراف، کمال عینی، د. کرمشایف، شاعران م. قناعت، ش. بنیاد و دیگران چشمه الهام شاعر را به جوش آورد و باعث آفرینش منظومه‌های تازه گردید. آهنگ شکایت و گله‌مندی در این شعرها نیز صدا داده است:

زان هر سه در این صفحه نویسم به وضاحت

از عاصمی و عینی و آنگاه قناعت...

عمرم به هدر رفت و به هشتاد رسیده است

زین عمر ندیدم به جز از خواری و زحمت^{۱۲}

شاعر همچنین اظهار خرسندی می‌کرد که پس از بیش از نیم قرن غربت به زادگاهش

برگشته، با اهل علم و ادب آن ملاقات کرده است:

بر در دانشسرای عالم علم و ادب

مایل و مشتاق دیدار ادیبان آمدم

از دل پردرد من اندوه پنجه ساله رفت

در محیط شاعران با شور و هیجان آمدم

همچو طفل خرد سوی مادر فرخنده روی

کف زنان، شادی کنان، افتان و خیزان آمدم^{۱۳}

ادیم در این سفر سه سال در تاجیکستان ماند و دوباره به افغانستان باز گشت. وی در سن ۹۶ سالگی چشم از جهان فرو بست.

سید زمان الدین ادیم شغنائی از دوازده سالگی با تخلص «زمان الدین» به سرودن شعر آغاز کرد. پس از مهاجرت به افغانستان در بین اهل فضل آنجا شهرت یافت. چون طبع خروشان داشت، به توصیه شاعر محمد صدیق، تخلص «جیحون» را برای خود انتخاب نمود. اما دشمنانش چنین تخلصی را یک نوع اعتراض و عصیان معنی داد کرده، برای از بین بردن او بهانه مناسب یافتند. پس شاعر تخلص «ادیم» را برای خود انتخاب نمود و تا آخر عمر با این تخلص شعر می سرود و بعضاً به تقاضای وزن «ادیمی» یا به طور کامل «ادیم شغنائی» تخلص می کرد. ادیم شغنائی از خود چهار کتاب شعر را با عنوان های «اشک حسرت» در سه جلد، «در دل غبار بدخشان»، «آهنگ عشق»، «ادیم دو ساحل»- مجموعه شعرها به زبان تاجیکی و شغنائی به یادگار گذاشته است. ادیب همچنین نویسنده ای خوش سلیقه بود و یک اثر نثری را با عنوان «سرشک حسرت» تألیف نمود که مسایل عقیدتی وی را در بر دارد.

ادیم شعر را با سبک کلاسیک می سرود. موضوع و نوع اشعارش دامنه دار و گوناگون جهت است. در قالبهای غزل، قصیده، مخمس، مسدس؛ مثنوی، ترجیع بند و رباعی از خود آثاری گرانها باقی گذاشته است. اشعارش موضوعها و مسایل دینی و مذهبی، حمد و نعت، اجتماع، عشق، عرفان، بهاریه، پند و اندرز، معارف پروری، فضیلت علم و علم آموزی، شکایت از روزگار، غریبی و مهجوری، وطن دوستی، مناقب و غیره را در بر دارد.

شاعر طبع روان خداداد داشته، سخنش به آهنگ کلاسیکی روان و شیوا و شیرین است. از این لحاظ، شاعران زمانش وی را ستوده، شعرش را قدر نموده اند و خودش نیز گفته است:

میان شاعران نامم به نیکی یاد خواهد شد لب تقدیر بگشایند بر طبع روان من^{۱۴}
ادیم حرفه شاعری را برای خود ازلی و اجدادی می‌داند که در خون و رگ و جان او
در آمده است:

به نشتر هر که بشکافد رگ دل را و شریانم
سوی شعر نتوان یافت در مجموع رگهایم^{۱۵}
و برای همین هم گویا طبع پرشور دارد:
به هنگام سخنرانی اگر طبعم به شور آید
به جای قطره خون شعر ریزد از رگ و شریان^{۱۶}

ادیم در سرودن غزل و ترنم عشق به سبک و اسلوب بیدل و حافظ، در ایجاد شعر عرفانی
به جلال‌الدین بلخی و حکیم سنایی و در ایجاد قصاید به حکیم ناصر خسرو پیروی نموده
است.

ادیم شغنائی کاملاً در مکتب معنوی حکیم ناصر خسرو تربیت یافته، به قول خوش‌نظر
پامیرزاد «نهال برومندی از باغ دانش پیر شاه ناصر گردید که ثمره وافری از این تناور درخت
معنویت در دست است»^{۱۷} ادیم از یک طرف فلسفه مذهبی حکیم ناصر خسرو را در ایام
نوجوانی و شباب عمیقاً آموخت، از جانب دیگر تقدیر و سرنوشت آنها هماهنگ آمد: یکی
از جور دشمنان و تعقیبات آنها در دره یمگان و دیگری در شیوه که موضع‌های همجوار و
دوخ‌آسا هستند، مهاجر و زندانی شده‌اند.

از این لحاظ تأثیر افکار پیر معنوی‌اش به ایجادیات او خیلی زیاد است. از جمله بیشتر
قصیده‌های حالی ادیم در وزن و قافیه و مضمون قصاید ناصر خسرو سروده شده‌اند. چون شاعر
جبریده و آزاردیده، غریب و مهجور است، اکثر اشعار وی را آهنگهای شکوه و ناله،

حسرت، ناکامی و غیره در بر گرفته، عنوان اثرهای خود را نیز محزونانه گذاشته است. از جمله در خصوص نامگذاری کتاب «اشک حسرت» گفته است:

«این کتابچه مرتب غیرمنظم (بر اساس حروف الفبای فارسی) تنظیم نشده است- س.ا.) آثار و افکار ناچیر کمینه سیدزمان‌الدین، متخلص به ادیم شغنانی از نقطه نظر این که تمام عمر در جهان غربت و عالم مسافرت گذشت و از ثمره زندگانی جز حسرت و پریشانی بهره دیگری نیافته‌ام، نام این دیباچه را مطابق احوال زندگی خود «اشک حسرت» نهادم...

ز گمنامی به روی شعر نامم یافت شهرت را
گرفتم لیک زین صنعت هزاران درس عبرت را
تمام عمر و دوران حیاتم وقف غربت شد
نهادم نام این دیباچه زان رو «اشک حسرت» را»

آثار این شاعر تحقیقات همه‌جانبه و جداگانه علمی را طلب دارد که شاید محقق به این کار مبادرت ورزد. ما در این مقاله کوچک به طور خیلی موجز به احوال و آثار او اشاره کردیم، تا برای خواننده امروز، هر چند اندک، اطلاعاتی داده باشیم.

پی‌نوشتها:

۱. ادیم شغنائی - ادیم دو ساحل، خاروغ، نشریات «پامیر»، سال ۱۹۹۳، ص ۲۱.
۲. سیدزمان‌الدین ادیم شغنائی - اشک حسرت. جلد اول و دوم. چاپ راوپندی پاکستان، سال ۱۳۸۰ شمسی.
۳. اشک حسرت، ص ۱۸.
۴. همان، ص ۴.
۵. ادیم دو ساحل، ص ۱۲.
۶. سیدزمان‌الدین ادیم شغنائی - در دل غبار بدخشان، دستنویس، ص ۹۰.
۷. اشک حسرت، ص ۸.
۸. ادیم دو ساحل، ص ۱۵۱.
۹. اشک حسرت، ص ۲۱۶.
۱۰. در دل غبار بدخشان، ص ۳۱.
۱۱. اشک حسرت، ص ۹.
۱۲. ادیم دو ساحل، ص ۱۶۵.
۱۳. روزنامه «جمهوریت»، شماره ۴۸۲، فوریه سال ۱۹۹۰.
۱۴. در دل غبار بدخشان، ص ۱.
۱۵. اشک حسرت، ص ۱۳.
۱۶. همان جا.
۱۷. همان جا، ص ۲۲.